

پس خضر موسی را در کار کشید و کل بسیار جمع کردند
بر آن دیوار نهادند و آن دیوار راست و اگرند تا نینفند
گفت آخر فرد کار آنکه خواهی بستد پس این اعتراض بود بر
پس خضر گفت قال هذا فراق پندی و پندک گفت این زمان
فراق میان من و تو افتاد که یا من صبر بجای نیاموزی ^{پس}
گفت یا خضر سر این کارها بمن بازگویی و علی گفته که خضر
جهت آن خضر میگویند که هر که قلم وی میرسید سبوی
و گفته که اگر موسی علیه السلام صبر کردی سه هزار علم
از خضر اخذ کردی پس چون موسی صبر نکرد اما اسرار سه
کار پرسید که اما السیفینه فكانت لیساً کین یحیون
اول بدانکه آن کشتی از آن جمعی مسکینان بود در آنجا که
میرفتند ملکی بود که کشتیهای رست بغصب میبرد ^{پس}
انرا معیوب کردم تا از شران ملک برهد و آنرا ازین مسکینان
عصب کند روم آن پس که بکشم پند و ما را و مؤمن بودند
و او هر روز عملی کردی و هم سرف میگرد و پند و ما را و مؤمن بودند

میدانستند

میدانستند و از بهر او سوگند بدو رخ میخوردند که ^{پس} ^{و چنین} ^{پس}
و آخر سر بکفر و طغیان می آورد و از وی شر بسیار مسلمانان
رسیدی پس من اورا نکشتم بفرمان خدای تعالی سوم آنکه
آن دیوار آن دو بس که تیم بود که درین شهر اند و پندایش
مودی صالح بود و کجی در شیب این دیوار نهاد بود جمه فزندان
که اگر این دیوار می افتاد آن کج ظاهر میشد و ^{پس} ^{پس}
و دیگران بر صبر رفتند پس ما این دیوار راست کردیم تا اینان ^{پس}
شوند و بر گیرند پس آنها تعلیم موسی علیه السلام داد و می
که و ذاع هر یک گویند که تو علی کوصل بر لب آن دریا نشسته بود
و مقدار دریا فرو کرد پس خضر گفت ای موسی علم تو و علم
و علم همه آفرینش عالم در جنب علم الله سبحانه و تعالی
این مقدار مکتوب است که آب بر مقدار این موعده مانده بنسبت ما این
دریا بلکه این دریا نوال پدید است و علم خدای تعالی نوال اندازد
چون دانستی که با این قدر سخن که موسی گفت او را ^{پس} ^{پس}
گردد و این تعلیم موهبته اهل عالم راست تا هر چند که

موسی علیه السلام